

داستانِ ترکمازان ہسته

چون بر تختِ دہلی پای بہاد از ریگنور حسیدخان بی آرام بود زیرا که چون
او بشاهی ہندوکش رہبری نمود خواہش کشتش را نداشت و از آنروی
که او در ہند شیروی سرداری و برتری داشت در دل ازو ہراسان
پو و سرا نجام اور ابضریب نای تازک در ہند انداخته خانہ نشین کرد و
فسر زند پرگب خود خواجه بانزیده را وردہلی گز استھنہ براہی بند و بست
کارہای مstan و پنجاب و فراہسم آوری سپاه پہ دیباپور رفت
پس از آن بزرگانی که از پادشاهی لودھی خوش نبودند محمود شاه
را از جونپور پہ دہلی خواندند و او با شکر گران آمدہ دہلی را گرفت
بھلوں از دیباپور پہ دہلی شناخت محمود شاه شکست خوردہ پہ جونپور
بدگشت و پار با شکری آرائسته آہنگب دہلی نمود این بار پیش از
نهنگ خنگ شو آرائستی کردند برائیکه همان سرزمین ہا که در روزگار
ابراہیم شاه در فرمائی دہلی و جونپور پو و سجا ی خود بخاند گر اینکه
آن آرائستی پایدار نماند تا بست و هشت سال پہنچن دین بار باز شکر

بر سر بدر گیر کشیدند و آشی ها کرده باز پیان شکستند سرانجام در
 روزگار حسین شاه فرزند دوهم محمود شاه که پس از برادر بزرگش
 محمد تخت جونپور برآمده چندین بار شکر به دهی کشیده بود بیهول برخود
 که از هشتاد سال پیش از آن خودسر شده بود وست یافت و آن کشیده
 را به دهی بیفرزو و بسیاری از پرکنه های کوچک رانیز که از دهی
 جدا شده بودند باز نیز فرمان آورد
 چون بیهول از پیری شکسته شد کشور ان خود را که بسوی برپی تا کوچک
 بهمالیا به خاور تا بنارس و به باختر تا روہیلکنده بودند میان فرزندان
 و خویشان و صرداران خود بخش نموده از آنها به دهی میآمد که
 در راه پیار شد بزرگان لودهی او را بدان داشتند که چالیون فرزند
 خواجه پاییزید را جائیشین خود ساخته سکندر را از دهی خواند و ستور
 شاه بجاور سکندر که دختر زرگری بود رسانید و دی به فرزند خویش
 نوشست که تما بتوانی میا که بجز بند کردن تو بزرگان لودهی را آمد

و استان ترکمنستان همچند

و مگر نیست سکندر پاندرز قلعه خان و مستور حسین شاه که در جنپور
دستگیر شده و در آن به محکم در دہلی نبودند و از داشتن
بخوبی جهان بود سراپا ده بیرون زد تا دانسته خود که آماده فرمان
پذیریست و چندی چه بده آمادگی خواهشان راه امروز و فردا کرد تا
۱۷۸۸-۱۷۹۰^م آنکه بیلول شاه لودهی در سال هشت سد و لود و چهار
تازی و یکهزار و چهار سد و هشتاد و هشت فرنگی پس از
تردیک چهل سال مردمانی جهان را و آگذاشت
در کواس او

گویند که این پادشاه بسیار با پرده و پر پیغامبر و در کاره و باره کشودار
هوشیار بود و اشتبان را بسیار دوست سیداشت بخوان
تا آن پایان نیک اندیش بود که هر کجا بیکی از آن گروه را
سراغ میخنود هیش خود خوانده فرانخور شهر او نوازش بشش میفرمود
چنانکه نوشته اند بیست هزار توکر سغول داشت

لودبی

سکندر شاہ لودبی

در انجام دادن کارها مشتاب نزد و جانگره نبود کارها را از روی
خرد و شکر در می نمودید با اختیان لودبی پر اوران و بازیروستان
دادگرانه رفکار نمیخورد

سکندر شاہ لودبی پور بیهول

چون بیهول لودبی درگذشت در اردو میان بزرگان بر سر
تحت نشینی غوغای بیناکی بپاشد پاره های او نیز بهاءالدین
برخی بارگ شاه را که بزرگترین فرزندان زنده او بود میخواسته
به نجات پردازد و مادر سکندر سنگ فرزندش را بسیمه نمیزد
عیسی خان لودبی که آزاده از این بیهول بود ویرا پاسخ سخت داد
خانخانان که فرماش در بلندی دو هم شاه بود و نیروی بلند جایگا
داشت اور اسرائیل نبود که درست گوئی بازنان و فرزندان پا
شاهی که هستوز صرده اش بزمیست صردادار بزرگان نیست
عیسی خان گفت در کار خویشاوندان شاه خود را بسیان مینداز

داستان ترکتازان هند

خانگان را این سخن گران آمد از انجمن برخاست و با بزرگانی که -
 دوست او پودند هر ده شاه را برداشته بکوش فیروز آمد و سکندر را
 آنچه بر تخت نشانیده با بزرگان دیگر دست بسیاره برآورش ایجاده شد
 و او را سکندر شاه خواند سکندر شاه کالبد پدر را به دلی فرستاده
 خود به عیسی خان لودی بتاخت و بر او دیگر خویشاوندان که بر
 پاوشایی او گردان نمی نهادند و بر همه شاهزادگان دست یافت و بر
 پاکوشن پیشود کویند کی از سرداران که فراشش کاله بیادر و
 پنجه شاهزاده باشد شاه بود چون باشکر شایی روپرورد
 گرفتار گردیده نزد شاهش آوردند و شاه تا چشمیش بر او اقتاد
 از اسب بزرگ آمده اورا در بغل گرفت و گفت من ترا بجای پدر
 میدافم خواهشی که از تو دارم ایشت که مرا بفرزندی بپریم
 کاله بیادر با پایانی شه بساری گفت بجان ایستاده ام اگر بپرند پس
 با محض سوار شده شاهزاده باشد را در پدالیون گردگرفتند باشد

از در قزیزهار درآمده بخشیده شد سکندر شاه او را به چونپور برده تخت آنجا را با او ارزانی واشت و چون از ریگزیر حسین شاه که هنوز در بهار با بزرگی دوستگاه بسر میروند پیش نیک بود که سپاوا سپاهی بسامان آزو آهنگ او کرد و او را به بیگانل گریز آمد تا او به گناهی موکشور پهار تا سوانه بیگانل افزوده شد سکندر شاه روزگار پادشاهی خود را در چنگ دشکرکشی بسر بردو مگر بیش از بهار و چند پیشی برکشورهای پدیده چیزی نتوالست افزود آنها را نیز در جاگیر نهرگان افغان و صروان

خانه لودهی داد

در کارهای درونی کشور بسیار دادگر و آین پرورد بود جنگ با هندوستان درست رفتار نمود و دشنهای شهربانیکه از ایشان گرفت هرچه تجاهه بود و پران کرد و گردشان را برپا و داد و تا توالست آنان را از پیشی که داشتهند بازداشت چنانکه فرمود کسی در آب نروده باشیکه هندوستان پاک و سروش مان میداند تن نشود یکی از بهمنان فرزانه درین

داستان ترکتازان چند

مردم میگفت که تزو خدا پرستشای مردم هر کیش که از روی رست
و نیاز باشد یکی است چنانکه بست از همه سو در هم راه بتوها تو
برگرد و اگر راه روی برگرد ها سکندر چون شنید او را بخواهد و با چند
تن از پیشوایان کیش بشاند تا گفتگو کرده او را از آن دانست باز آنکه
و چون او سر باز زد و از اندیشه خود برگشت او را به شیخ بیداد کشت

سال ۱۳۲۹
ماه آبان

سر اتحام روز یکشنبه هفتم ماریا زده هم سال شد و بیست و سه
آنی دیگر از ده هزار و پانصد و هردو فرنگی پس از بیست و هشت سال
و چند ماه سروری دل از زندگی برگرفت

در کواسی او

سکندر شاه گذرسته از اینجا کار کشی یافت در دانشوری دستگاه بلندی داشت
و یکی از چاهمه سرایان شیرین منش گاه خود بود و در چکامه نام خود را
گلگنی مینوشت گویند هستگاهیک چنگک برادران خود میرفت در دیشی
بر سر راه سواری او ایستاده بود و یعنیکه شاه رو برداشده فیروزی او را

ها و از بلند از خدا نخواست سکندر شاه گفت از خدا فیروزی آنرا بخواه
که بر بندگان خدا همراه و فرمانده وادگر باشد

ابراهیم شاه لو دهی پور سکندر شاه

چون سر شش دارندۀ افسر گردید تا پ سروری در خود نماید از آنروی
سر برگزتار پاوش باشد که نیا و پرش بازیوستان و سرفرازان
بیشتر نمود در پیش بزرگان لو دهی که همیشه در بارگاه پدر و نیای او میشند
ناکنیز شدند که دست بسینه بر این شش بالیستند زیرا که میگفت پاوشایی
خوبیشی بر نیمات این خویش و بیکاری بهم در بندگی کیانند ازین که پریادی
خویشند از او نماید پرادرش شاهزاده جلالخان را بر تخت چون پور شاه
ابراهیم شاه که برادران و گیرخوار را فرموده بود که تما همیشه زمان باشند
و رفیقی گرفتاری او شد و پس از یکسالی جنگ و گمرک که او را دستگیر
کرد پیاو و بدر فرمود اور در هاشمی بروه زمان کشند و گنجیان را
رسانید تا در راه او را تا بود ساختند بر سر یهین کار کشور پر از آنچه ب

و استان تگستان بود

بیشگونه که شد و رفته رفته کیکاره از آمین افتاد
اسلام خان که یکی از سرداران بزرگ بود پس از آن سربوش
پرداشت و در چنگ کشید شد
در پی آن از همه تر دیگران بدگمان گشته چند تن از بزرگان پراپر و
فرماندهان شهرها را با این گناه که در آن کار وست و اشتباه از
پای درآورده بسیاری را پاندک گمانی از تبعیغ کردند برخی را نخست
بنزندان بوده آنجا کارخان را ساخته چند تن از سرداران
تیر و مند را برای گرفتن جلال خان که به گواهیار پناه بود بدآن سوی
روانه نمود (و آنها رفته با آنکه شاهزاده از آنجایی مالوه نزد محمود شاه خلیج
رفته بود) هاروی آن و خ استوار را آهون زدند و بهاروت آنکه سوژا
در همان همشگام که نزدیک بود آنرا بکشانید برایشان بدگمان شده
فرمان داد که بازگردند و از آمان برخی ترسیمde بسرکشان دیگر
پیوسته و پاره هم که آمدند رفقار خوبی نمیدیدند

لودهی با

ابراهیم شاوه لود

۱۴۶

هرچه همچنین به کرد از بیانی او پیشتر میرفت سرگشی و شورش پیشتر میشد
فرماندهان خاوری یکباره سرانجام فرمان او بر تائید و از گماشتهای
آبادچهار گرفته تا فرماندهان شهرها و کشورها بهم تهدیتی خود را دیگا
ماندند آبروی خود را در نافرمانی و سرگشی باو یافتند و بچاکری دریا
خان تهانی که پرسش پس ازین نام شاهی برخود میگزارد شتمانند
دولت خان لودهی (که گویند از پشت همان دولت خان است که در سال
هفت سد و شاترده در دهی چند روزی پادشاهی کرد) چون از تباہی
آن بهم سرداران شنید از بزم جان خود از ابراهیم شاه پرداخت
پنجاپ را که در فرمان خود داشت استوار ساخت. میرزا ابرارا که
از چندی پیش در کابل فرمان روا بود بیاری خواست پایبر که پیش از آن
یک دهه پار پر پنجاپ تاخته و کاری نساخته بگشته بود و هندر را از ریگزربنیان
خود تیمور از آن خود میدانست در خواست دولت خان را مژده جهانبا
و نویز کامرانی دانست در نه سد و سی تاری و یکهزار و پانصد کم خود را

و استان ترکمنستان بشد

وبیست و چهار فرنگی به پنجاپ آمد برخی از سرداران افغان یا از گنجه
نیکخواهی ابراهیم یا از نگ داشتن زیردستی بیکانه دولت خان
را تمازند و آماده جنگ با پسر شده و وزنده کی لاهور بیک یورش
شکر با بر را از هم در شکستند و شهرستان بدست فیروز مندان خاتمه
شد

شکریان پا بر از آنجا آتش به دیمال پور کشیدند و ساخلوش را
به تنگ گزراشیدند و در آنجا دولت خان به پسر رسید و با بر از و پیز
وید که مایه بگذانیش کشت از پیزوی او را با پسر انشش گرفته زندان
کرد و چون آن بگذانی دور شد باز بر سر مهر آمده رهاشان نمود
و پادون جاگیر شان نوازش فرمود
بر اینهم ایشان از رگهرب با بر آسوده نشدم چون به سرمه رسیدند -
بسته گذاشکه برایی دلی کوچ کرد و وزند دولت خان با یکی از پسر انشش که
از و پرتاافت و کوهستان شافت و فرزند که هرث را که دلاده خان

لوویی ۱
ایرانیسم شاد لوویی

نام و از دربار دهلي خانخانان فرمايم داشت چون مائير رسيدگي بايد ازو
شده بود در پند ثنواد

بايد از همچنان دشمن بزرگي که دنبالش باز آنديشide به کابل گشت
و کسان خود را بشهرها نیک گرفته بود پرگشات

بايد علاء الدین لوویی پدار پدر ایرانیسم شاه را که پيش از آن از هم
آسيب برادرزاده از زمان او گریخته ورکابل با و پناهیده بود در پنجه
گذاشت

دولتخان به پنجاب برگشت و بیشتر آن کشور را چاپید
علاء الدین از هم او به کابل گریخت و سراخجام تار و پود نیروست
دولتخان به پنجاب سپاهشان يابد از هم گشخت

چون بايد خودش در لمحه با او زبان سرگرم پيکاره بود علاء الدین را
به هند فرستاد و پنهان سردارانش فرمان داد که اورا ياري کند
علاء الدین از آنان گم یافته رو به دهلي پيش آمد و بژودي از گزمه

داستان ترکیازان هند

رنجشی که مردم از اپرائیسم داشتند دارایی چنل هزار شکر شد
 و همی را گردگرفت و از اپرائیسم شکست مخت خود را برگشت
 در آن هنگام با برکاره لعن را انجام داده و آنگه هندوستان
 نموده نخستین روز دوین ماه سال نمسه و سی و دو تا زی
^{برداشته} از کابل سراپرده بیرون زد و چون به لاہور رسید از شکست
 علی الدین شنید پس از آنجا در پی دولت خان رو به کوہستان کوچ
 کرد و دولت خان به درگاه آمد و ثر خود را دست داد و پس از چند روز
 فروشد فرزندش غازی خان گریخت و دستان او که پر از نامه ها
 گرانها بو و بدست پابره اتفاق داد
 در آنیان دلاور خان از بندر پور رها شده خود را به بابر بست و در
 رویگار پادشاهی او و پسرش همایون چایگاه بلند داشت
 پس از آن با بر روحه از هماد و از تویی کوهستان به راپور که بر
 دستگنج و بالای لوویانه است در رسید و از آنجا یکسر بلوی

ایران هم شاو لوو

دلی شد در پانی پست از اردوبی ایران هم که با یکصد هزار سپاه د
یکهزار زنجیر پلی خنگی برای پیش باز او به جنبش آمد و بود شنیده
فرو دارد و جای درستی برگزید تو پنجه خود را با رسن نانیکه از ترکه
چرم گا و تاییده بودند بیکده گیر پیوست و رو ره نای سرباز پیامون آ
دواشته جلو شان را بخاکریز استوار نمود گردان و شکرش را که با
کار و باری و اردو بازار بیش از دوازده هزار نبود بسکنکها بند نمود
چون ایران هم تزویج آمد او نیز جای خود را به خاربند و خاکریز
استوار ساخت اگر اینکه آنها یه پایه ارمنی نداشت که بتواند پورش
دشمن را ایستادگی نماید

پس از دو سه روز ایران هم به آهنگ شنیدن رده شکر پا بر
از جای جنبش آمد و تا خود را به جلو سپاه با بر رسانید دست بکار
شد

با بر او را پر نگاه نداد باز وی را سست و چپ خود را فرمان داد تا پیش

داستان ترکیازان هشتم

پهلو و دشمن پورش بردند و خود باش افروزی توپخانه پردا
 شکریان سخن سپاهیان هند را به تیرهای چانگنگار بیان روند تا
 هستگامیک شکر بند پس از چند جوش ناکاره از آین افتاد آنچه
 با بر آن سپاه خود را که در دول جای داشتند فرمود تا پای پیش
 نهادند و دشمن را یکباره بهم در شکستند ابراهیم کشنه بدخشان
 شکریانش که دشمن در میان شان گرفته بود را و گریز نیافتند و
 به تباہی بیناکی برخوردند خود با بر میگوید که شماره کشتنان شکر بند
 از دور به نگاه اندانه سن به پانزده یا شانزده هزار تن درآمد که پنج یا
 شش هزار تن از آن در یکجا گردید و کشنه شاه افتاده بودند و پنج
 هندیان نو شده اند در چنگ و گریز کتر از چهل هزار تن کشته نشد
 نسرا داران یکه در شکر ابراهیم بودند همه افغانان بودی و لوهانی یا
 دو رگه بودند که یک رک اند افغان داشتند
 اجده گواهیار نیز که در روزگار ابراهیم باز زیر سرمان آمده همراه او

بود دیرین چنگ که پانی پت گفته شد پهلوی ابراهیم بر خاک افتاد
 کنیکه از آغاز شکرکشی ناصرالدین شاه گنجین را تما اینجا خوانده و داشته
 بخوبی دریافت می شنید که بر روی چهره گوهر پاره از گان و یک گرد بوده
 اگرچه آین شکرکشی او نیز از روی گرد تیمور بود که هر شهر را که پرداز
 پادشاهی می شود با خاک یکسان و مردمش را سر بر بیان می فرمود
 اینکه دیرین یورش که او بر پند آورد میوان گفت که در کارها یکیه گردید
 بود زیرا که در پیشین هنگام یکیه کشورهای بینی و باحری پدری او از پرده
 گرد و او زبک پراز آشوب بودند بهزار گونه کوشش سپاه اندکی گردید
 که برای ساخت شهری که میگرفت و پیش میرفت هم بس نبود و باز
 چنگ پانی پت را برو بر دشمن زبردست چیزی که کشورش را بگزین
 و خانه بنام تیمور بسیار نهاد که کاخهای پادشاهی آن تاریخ گار
 درازی در میان ملندی و شکوه سایه فرمان بر چهار کشورهای
 چند افگانستان و تا بسیور جم همه خانهای فرامهی چند که پشت به

و استان ترکتازان ہند

سیگردند از پرتو آن پایی گرفته آند

۹۳۶ جنگ پانی پت روز آدیمه دهیم ماه هفتم سال نہ سد و

۹۳۷ سی دو و تاری و بیت ویکم ماه چهارم سال یکهزار و

پاند و بیت و شش فریبی دست داد

۹۳۸ روز چهارشنبه بیت و نهم ماه هفتم سال نہ سد و

۹۳۹ سی دو و تاری و دهیم ماه هجدهم سال یکهزار و پاند و بیت

۹۴۰ و شش فریبی به دهی و رامد و آدیمه پس از آن روز در نمازگاه بزرگ

در یوس پادشاهی بند وستان را بنام او خواندند

بدینگونه خانه بو دهی بر ابراهیم شاه که نہ سال پادشاهی کرد و انجام داشت

سیاری بزرگ خدامی بخشندہ کاخ نخستین سامان رسید

پوزش از پوزش

آجایی که من در نوشته‌های نویسنده‌گان خاورستان دیده‌ام و یادواره
بس در پایان نوشته خود از تعریش نامه و علت نامه پوزش خواسته
ب بلندی نکار خوانندگان پژوهش پوشش و امید بخش و انواع ساخته‌اند
مگر اینکه من هرگز از خوانندگان نامه خود خواهش ایجاد نکنند بخشش پژوهش
دارم زیرا که من پایان کوشش خود را در درستی این نامه چویدام
و سرانجام که برای نگاشتن فریگ بخواه و این بسرا پایی آن
نمودم باز دیدم که جزو آنکه نوشتن غلت نامه نیاز نداود این نیز آن موده
که درست برآمدن نامه از چاپ سری و باسته شاید شوابود مگر از چاهم
ستگ ناگفته است چه با آنند داد آشیر و نگرانی که در درستی آن داده
شده باز بیشتر و اینجا می‌اینمه غلت برآمد پس باید داشت که نیز
غلت با تها از فردیش نگاه من آشکار نگردیده چه باشد که
از روی سنجک داغکی رفته رفته زدده شده و در جایی دیگر آن پیش
از تاوه است و مرد از رگزیر همچکدام از آنها گناهی نیست آری چهدا

پژش از پژش

من بخوبی بزرگانه خواسته‌ام خواندن نامه خود دارم ^{بیکن} است که
 در درستی هر کاخی از روی همان نظم نامه که چهارمی آفست اندک بخوبی
 بر خود گوارا نمایند آنچاه بخواندن آن آغازه فرمایند

نعت نامه کاخ نجفیین

نوع	نام	تعداد	نوع	نام	تعداد	نوع	نام	تعداد
ازان	ازان	۱۱	برگزیده	برگزیده	۱۰۰	رویی	رویی	۲
کوہستان	کوہستان	۸	فرش	فرش	۱۱۹	بهرتر	بهرتر	۱۱
فرش	فرش	۱۲	غرضی	غرضی	۱۳۱	خردو	خردو	۱۲
پیش	پیش	۹	غرضی	غرضی	۱۴۲	انگریز	انگریز	۱۲
غرضی	غرضی	۱۰	انگریز	انگریز	۱۲۵	بعض	بعض	۱۲
چون	چون	۹	بعض	بعض	۱۳۳	بعض	بعض	۷
نامه	نامه	۱۳	بعض	بعض	۱۴۶	سرگردانی	سرگردانی	۳
تیروقار	تیروقار	۱۱	نموده	نموده	۱۸۵	دسته	دسته	۲
رویگر	رویگر	۳	بوده	بوده	۱۹۴	نموده	نموده	۶۶
نیاگان	نیاگان	۱۰	پاسبان	پاسبان	۱۹۷	بوده	بوده	۱۰
						۵	۵	۷۶

غلت نامہ کاخ سختیں

ردی	نام	جنس	عمر	جنس	نام	جنس	عمر	نام	جنس	
۳۰۶	کفت	میرستوان	۴۳	بووند	بود	م	۲۰۰	کفت	میرستوان	
۲۲۰	پرست آن	آوردن	۱	پیش	پیش	۷	۲۲۰	پرست آن	آوردن	
۲۲۲	پیش	پیش	۱۰	پس	سوک	سوگ	۱۵	۲۲۲	پیش	پیش
۲۴۰	آن آن	آن	۳	بجا	بجا	۳	۲۴۰	آن آن	آن آن	
۲۹۰	اشک	رشک	۱۱	شیما	شیما	۱	۲۹۰	اشک	رشک	
۲۹۸	بی تجواد	بی تجواد	۱۱	آزار	آزار	۵	۲۹۸	بی تجواد	بی تجواد	
۳۷۱	مانند	مانند	۸	غثاث	غثاث	۳۶۷	۳۷۱	مانند	مانند	
۳۷۲	بها	بها	۳	برونو	برونو	۱۱	۳۷۲	بها	بها	
۳۷۵	آخری	آخری	۱۰	کش و کشا	کش و کشا	۶	۳۷۵	آخری	آخری	
۳۸۳	سیم	سیم	۹	سال	سال	۶	۳۸۳	سیم	سیم	
۳۸۴	بریخوره	بریخوره	۷	بساز و چو	بساز و چو	۱۲	۳۸۴	بریخوره	بریخوره	

خلت نامہ کاخِ ختنیں

نام	جنس	عمر	جنس	نام	عمر	جنس	نام	عمر
کانگو	کانگو	۱	۳۸۸	کراید	کراید	۱۲	۳۸۲	
سندو سندو	سندو سندو	۲۰۳	۴۶۲	چماشتر ا	چماشتر ا	۱۳۰	۳۹۱	
فدا و فدا	فدا و فدا	۴۶۲	۵	چشم	چشم	۸	۳۹۷	
واز گزرا و چون گزرا	واز گزرا و چون گزرا	۴۶۹	۵	کلہ چرانا	کلہ چرانا	۸	۳۹۹	
بهراغان براجمان	بهراغان براجمان	۴۷۶	۱۳	انجامین	انجامین	۳	۴۰۶	
اقبال اقبال	اقبال اقبال	۴۷۷	۲	۸۰۸	۸۰۸	۱۲	۴۰۸	
بود بود	بود بود	۱۲	۴۸۱	چومین	چومین	۱۲۳	۴۱۲	
کلہ پریاد کلہ پریاد	کلہ پریاد کلہ پریاد	۵۰۹	۸	گزگاه	گزگاه	۱۳۰	۴۲۰	
پورش پورش	پورش پورش	۵۱۲	۳	پر ہون	پر ہون	۳	۴۲۲	
پا بر را از جم پا بر را از جم	پا بر را از جم پا بر را از جم	۵۱۵	۴	سرست	سرست	۲	۴۲۴	
				کھوش	کھوش	۱۰	۴۲۶	
				کروش	کروش			